

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هر که خواهد بداند نزد خدا چه دارد، بنگرد خدا نزد وی چه دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
کنز العمال / ج ۱۱ / ص ۹۴ / ح ۳۰۷۵۷

# اودر همین نزدیکی هاست

## کتاب اول دانشجو/ نکته ششم

عنوان و نام پدیدآور: هیچ کس مثل تو نیست  
تهیه کننده: سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی، معاونت آموزشی پژوهشی  
مشخصات نشر: تهران، جهاد دانشگاهی (دفتر مرکزی) ۱۳۸۸  
مشخصات ظاهری: ۴۸ص، مصور (رنگی)  
فروست: کتاب اول دانشجو؛ نکته ششم  
شابک: دوره ۷-۳۷-۱۰۳-۱۰۳-۶۰۰-۳-۹۷۸-۰۳۵-۱۰۳-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
موضوع: دانشجویان- ایران آثار و نوشته ها  
موضوع: ادبیات فارسی- قرن ۱۴- مجموعه ها  
شناسه افزوده: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی  
شناسه افزوده: مرکز کانون‌های فرهنگ و اندیشه دانشگاه (کفا)  
شناسه افزوده: سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی، معاونت آموزشی- پژوهشی  
شناسه افزوده: کتاب اول دانشجو؛ نکته ششم  
رده بندی کنگره: ۱۳۸۸، ج ۶، ۲۴۲/۵، PIR ۴۰۰۷  
رده بندی دیویی: ۸۹۲۸/۰۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۸۴۶۲۷

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی  
و کانون فرهنگ و اندیشه (کفا) محفوظ است.

### شورای سیاستگذاری:

محمود علی گو، سعید بابایی،

سید ابراهیم هاشم ورزی،

مانده صالحی، حامد تأملی،

سیدعباس اشرف واقفی

### شورای سردبیری:

نعیمه عرفانی، حامد تأملی،

سیدعباس اشرف واقفی

### طراح جلد:

امیرحسین داوودی

### گرافیکست:

مصدق جمالی

### تصویرگر:

مجید خسر وانجم

### شورای دبیران:

آسیه حاجی محمدجعفر،

مریم یارقلی

### ویراستار:

سپیده دبیریان

### ناظر چاپ:

هادی شریفی

## فهرست

آماده آن روز بزرگ هستی؟	۴
یک چشم زدن	۶
گاهی به آسمان نگاه کن	۱۰
جزیره ناشناخته دانشگاه	۱۶
سایه خنک حق	۱۸
دعاهای خالصانه	۲۲
همیشه حواست به همه چیز باشد!	۲۴
رد یکی از کبوترها	۲۸
ورود دانشجوی باحجاب ممنوع	۳۰
معرفی کتاب‌های انتشارات حقیقت در آسمان عرفان!	۳۴
کبوترهای ارسالی	۳۷
ضربان قلب حقیقت	۴۰
در آن نفس	۴۴
راز راه نیم رفته	۴۶

## آماده‌ان روز بزرگ هستی؟

عرفان نظر آهاری/ متولد ۱۳۵۳ /  
کارشناس زبان و ادبیات انگلیسی / دانشجو دکتری زبان و ادبیات فارسی / دکتری تاریخ فلسفه  
کتاب منتشر شده: از روزهای سادگی ۱۳۷۵ / پشت کوفته های ابر ۱۳۷۶  
کوله پشتی ات کجاست ۱۳۸۲ / نامه های خط خفی ۱۳۸۲  
لیلی نام تمام دختران زمین است ۱۳۸۳ / از مروریدهای شهرزاد ۱۳۸۳  
پیاپیبری از کنار خانه ما رد شد ۱۳۸۴ / هر قاصدکی یک پیاپیبری است ۱۳۸۴  
بانهایت را کجا گذاشتی ۱۳۸۴ / جای باطمینان خدا ۱۳۸۴  
در سینه ات نهنگی می تپد ۱۳۸۵ / جوانمرد نام دیگر تو ۱۳۸۶  
من هشتمین آن هستم نفر ۱۳۸۶ / روی تخته سیاه با کج نور بنویس ۱۳۸۶

دنیا پرسش نامه‌ای است بزرگ. با هزار هزار چهارخانه خالی، به تعداد روزهای زندگی‌ات که هر روز سیاهشان می‌کنی و هر لحظه گزینه‌ای است انتخابی از الف تا ی.

امتحان زیستن را در سرای سپنج برگزار می‌کنند و مدت آزمون، عجیب کوتاه است و با هر دم که فرومی‌بری گامی به پایان نزدیک‌تر می‌شوی.

دنیا پرسش نامه‌ای است بزرگ. بعضی اما زندگی‌شان را تحویل می‌دهند، تاخورده و مچاله و خط خطی! بی‌آنکه سوالی را خوانده باشند، بی‌آنکه به پاسخی اندیشیده باشند.

بعضی تنها خانه‌های غفلت را پر می‌کنند. بعضی گزینه‌های تباهی را انتخاب می‌کنند. بعضی همه‌اش در تردیدند، باقلم شک می‌نویسند و هی از این خانه به آن خانه سرگردانند و هی از این جواب به آن جواب می‌دوند و هرگز طعم یقین را نمی‌چشند.

بعضی اما هرگز چیزی را پاک نمی‌کنند. آن‌ها فقط سیاه می‌کنند. قلبشان را و زندگی‌شان را و جهان‌شان را! و نه هرگز پاک‌کنی که خطایی را پاک کنند، نه حتی تأملی که جواب اشتباهی را تصحیح!

بعضی مدام چشم می‌گردانند و نگاهشان به برگه این و آن است؛ دیگران را رونویسی می‌کنند، اشتباهاتشان را حتی!

و بعضی اصلاً نمی‌دانند برگه‌ای هست و امتحانی و ممتحنی که هم سمیع است و هم بصیر و هم علیم. بی‌خیالند و گیج آسمان و ریسمان! به همه چیز سرگرمند جز به آزمون زندگی، و زندگی‌شان برگه‌ای است رها در باد. زندگی‌شان کاغذی است زیر پای رهگذران! زندگی‌شان طوماری است بازنشده و دفتری نانوشته.

و اندکند آن‌ها که می‌کوشند و می‌پویند و می‌جویند.  
هستی را و جهان را و انسان را؛ چرا که پاسخ به هر  
سؤالی رنج دانایی می‌خواهد و شکیبایی رشد.  
مردمان در خوابند، هم در شب و هم در روز. اما  
تو باور کن اینجایی که تویی، خوابگاه نیست.  
جستجوگاه است و معرفت‌گاه و دانشگاه! و چه  
موهبت بزرگی است پذیرفته شدن در ماجرای  
زندگی.

اما سرانجام روزی دَرست و زندگی‌ات را تمام  
خواهی کرد و از حیات و جهان و هرچه در آن  
است، فارغ خواهی شد و آن روز است که استاد  
ازل و ابد از تو می‌پرسد. از مهلت زیستن و  
فرصت انسان بودن.

آیا ساخته و آماده آن روز بزرگ هستی؟

«حق همی پرسد چه آوردی مرا؟»

اندر این مهلت که من دادم تورا

عمر خود را در چه پایان برده‌ای؟

قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای؟

گوهر دیده کجا فرسوده‌ای؟

پنج حس را در کجا پالوده‌ای؟

چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش

خرج کردی چه خریدی تو ز فرش؟»





خواب دیده بودم کسی لباس سفید تنم  
کرده است، می بردم کنار تلی خاک و  
می گوید: «حاجت بخواه.»  
گفتم: «الهی بدم المظلوم...»  
گفت: «نه به کسی قسم نده. دل نسوزان،  
حاجت بخواه.»  
گفتم: «الهم اننی الطلعه الرشیده.»  
گفت: «رو بگردانی حاجت روا شده  
است.»  
تا خواستم رو بگردانم، چشم باز کردم.  
مادرم خبر آورده بود که حاجی می شوم.

# یک چشم زدن

سه‌په وحدت‌نیا  
کارشناس ریاضی کاربردی  
ورودی ۷۹

# گاهی به آسمان نگاه کن

آسیبه حاجا محمد جعفر

کارشناس فلسفه و حکمت اسلامی

ورودی ۷۹

کارشناس ارشد فلسفه دین

ورودی ۸۴

هفتمین روز بود، خدا می آسود فارغ از کار آفرینش و شاد از بنای قصر بلند و زیبای وجود در صحرای ساکت و بی مزه عدم، تکیه زده بر کرسی بزرگش بر بالای عرش کبریایی خویش...

امروز هم همان روز هفتم است. ماجرای پرشور آفرینش انسان و امر خدا به سجده بر موجودی گلی تمام شده است و دنیای وجود منتظر ایستاده تا ببیند آنکه تحسین خدا را برانگیخت و کائنات را به سجده افکند چه گلی بر سر عالم خواهد زد!

انسان که ترکیبی است از دو بعد بزرگ هستی؛ ماده و روح خداوندی، از ابتدای حضورش در زمین، پی راهی بود برای ارتباط برقرار کردن با دنیایی که عالم بالا می خواندش. دنیایی که اول ها گمان می کرد بر فراز آسمان هاست و باید سرش را فقط رو به آسمان کند تا آنجا را ببیند.

در طی تاریخی که بر این موجود گذشته است، همیشه این جنبه انکارنشدنی انسان باقی مانده است، ارتباط با بعدی دیگر. هر قدر دنیای مدرن تلاش کرد تا این نیاز را انکار کند، موفق نشد.

عالمان و دانشمندان زیادی درباره این بعد، که نیاز به دین نامیده می شود، صحبت کرده اند و کتاب ها نوشته اند و نظریه ها داشته اند. خیلی ها هنوز بر سر یک تعریف از دین توافق ندارند و خیلی ها دین را تنها از دیدگاه خودشان می بینند و برای آن یک جنبه و ساحت قائلند.

۷

گروهی هستند که فقط به نیازهای انسان توجه می‌کنند و دین را تنها پاسخ‌گویی به نیاز بشر می‌بینند. در نظر آن‌ها دین معطل مانده‌است تا ببیند بشر چه می‌خواهد آن وقت خودش را رنگ آن خواهش بشر کند و به نیازش جواب دهد. آن وقت بر اساس همین نیاز هم انتظار بشر از دین را توجیه و تبیین می‌کنند و می‌گویند انتظار بشر از دین پاسخ‌گویی به امیال بشر است.

مثلاً روانشناسان یکی از همین آدم‌ها هستند. کمتر روانشناسی را می‌شناسیم که به طور مستقیم، یا غیر مستقیم به این موضوع نپرداخته باشد، خواه به آن اعتقاد داشته باشد، یا نداشته باشد. روانشناسان می‌گویند آن چیزی که بشر به آن نیازمند است، احساس آرامش روحی است. به نظر کسانی مثل فروید و یونگ همین نیاز است که انسان را به دین وابسته می‌کند. دین این نیاز را در انسان التیام می‌بخشد؛ مخصوصاً در دنیایی مثل دنیای پیشرفته امروز، در این شلوغی سرسام‌آور تکنولوژی، دین محملی است که خلوتی را برای انسان فراهم می‌کند تا در این خلوت به آن آرامش برسد. پس انتظار انسان از دین در نظر آدم‌هایی مثل اینها رسیدن به همین آرامش است و لا غیر. به علاوه چون دین بزرگ‌ترین معمای زندگی انسان، یعنی مرگ را معنادار می‌کند، باعث می‌شود که او درباره این اتفاق ناشناخته احساس آرامش و اطمینان بیشتری داشته باشد و زندگی خوش‌تری را در دنیا برای خودش بسازد.

اما فقط روانشناسان نیستند که مرتبه دین را به نیازهای انسان کاهش می‌دهند. جامعه‌شناسان هم در این بازار سهم بزرگی دارند؛ آن‌ها بیشتر به پیامدهای اجتماعی دین فکر می‌کنند. ماکس وبر و پیتر برگر می‌گویند که چون انسان برای زندگی اجتماعی‌اش نیاز به ارزش‌های فراگیری دارد که در همه جا محترم باشد و اجرا شود، نیاز انسان به دین برای پایه‌ریزی این ارزش‌های فراگیر است. دین مجموعه‌ای از قواعد و قوانینی است که به زندگی مدنی انسان کمک می‌کند، همچنین دین جهان را برای ما آدم‌ها معنادار می‌کند و ما را از سردرگمی نجات می‌دهد و تجربه رنج را برای ما تحمل‌پذیر می‌کند. پس انتظار ما از دین فقط این است که به





نیازهای اجتماعی ما پاسخ دهد و ما را کمک کند تا زندگی متمدنانه‌اشاد و پرسروری داشته باشیم و بتوانیم کنار دیگر افراد خوب و خوش باشیم. اما یک دسته از آدم‌های دیگر هم هستند؛ مثل استیس که دینداری را راهی برای راهنمایی انسان به سوی نور و معنویت می‌دانند. به نظر آن‌ها گوهر دین عرفان است، نه اخلاق یا شریعت. پس انتظار ما از دین هم فقط برآورده کردن نیاز عارفانه‌ما به موجودی قوی تر است و لا غیر. بنا بر تعریف آن‌ها مکاتبی مانند بودیسم، هندوئیسم، شینتوئیسم و تائوئیسم هم دین هستند؛ زیرا این نیاز عارفانه‌ما را برطرف می‌کنند حتی اگر این مکاتب اصلاً قائل به خدا هم نباشند، مثل هندوئیسم.

عده‌ی دیگر هم هستند که معتقدند دین یک امر کاملاً شخصی است، و اصلاً کاری به امور اخلاقی یا اجتماعی ندارد. انسان در قلمرو امور دنیوی می‌تواند با کمک عقل به همه‌ی نیازهایش پاسخ دهد و دین فقط مربوط به امور فردی می‌شود. در بقیه‌ی عرصه‌ها انسان آن قدر قدرتمند شده که بتواند از پس کارهایش بربیاید.

تمام این آدم‌هایی که گفتیم دین را فقط در رابطه با نیازهای انسان می‌بینند و بررسی می‌کنند. از نظر

آن‌ها دین مانند گارسونی است که منتظر ایستاده ببیند انسان چه خرده‌فرمایشی دارد تا برایش انجام دهد. روش آن‌ها در بررسی دین یک روش برون‌دینی است. این دانشمندان خارج از حوزه دین ایستاده‌اند و به همین دلیل راهی ندارند جز اینکه اول نیازهای انسان را بررسی کنند و بعد متناسب با آن حوزه و انتظار خود از دین را مشخص کنند. عیب این روش این است که اولاً در مورد ادیان مختلف مدام دچار تغییر می‌شود و ثانیاً نمی‌تواند برای دین چهارچوب و مشخصات مشترکی را معین کند. این دیدگاه می‌گوید اگر روزی نیاز بشر تغییر کند، دین هم تغییر خواهد کرد.

در مقابل این دیدگاه عده دیگری هم هستند که معتقدند این طور نگاه کردن به دین درست نیست، یا حداقل کافی نیست. ما علاوه بر اینکه باید نیازهای بشر در رابطه با دین را بشناسیم، باید به خود ادیان هم مراجعه کنیم و ببینیم آن‌ها مدعی‌اند که چه جایگاهی در میان آدمیان دارند. به عقیده این عده از آنجایی که دین تعریف خاصی از انسان دارد، حتی در تشخیص نیازهای انسان هم متفاوت عمل می‌کند. اگر بخواهیم چنین دیدگاهی در مورد ادیان داشته باشیم، باید ادیان را دسته‌بندی کنیم و ببینیم هر کدام چه ادعایی دارند.



ما در جهان با دو دسته دین مواجهیم: یک دسته از ادیان که به آن‌ها ادیان الهی گفته می‌شود، مدعی‌اند که آورندگان آن‌ها انسان‌هایی مرتبط با خدا بودند و وحی را دریافت می‌کردند. این ادیان که ادیان ابراهیمی نیز نامیده می‌شوند شامل دین یهودیت، مسیحیت و اسلام است. البته در طی تاریخ، انبیای دیگری نیز بوده‌اند که رابطه‌ای با خدا داشته‌اند؛ اما این سه دین بزرگ ادیان ماندگارتر و پرطرفدارتری هستند. این سه دین بزرگ که در تمام دنیا پیروانی دارند، مدعی‌اند که پیامبرانشان از جانب خداوندی آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین مأمور به هدایت انسان‌ها به سوی سعادت ابدی بودند. ادیان ابراهیمی معتقدند هم نیاز به آرامش روحی انسان را از طریق ارتباط او با خداوند برطرف خواهند کرد، هم به زندگی دنیوی او معنا و مفهوم می‌بخشند، هم او را به رسیدگی هر چه بهتر به امور دنیا تشویق می‌کنند و هم رابطهٔ عارفانهٔ او را بازسازی می‌کنند. پیروان این ادیان با عمل به مناسک خاصی به عضویت این ادیان درمی‌آیند و راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را مؤمن بودن به این ادیان می‌دانند. این ادیان انسان را به غفلت از امور رفاهی و دنیایی ترغیب نمی‌کنند؛ بلکه معتقدند راه رسیدن به سعادت اخروی از دنیای مادی می‌گذرد و انسان باید بتواند دنیای خود را مدیریت کند. به نظر معتقدان به این ادیان، انسان بیهوده خلق نشده و هدفی را دنبال می‌کند. قوانین و قواعد شرعی هم برای رسیدن به همین هدف وضع شده‌است. در بین این ادیان، اسلام به عنوان آخرین دین ابراهیمی مدعی جامعیت و تمامیت است. اسلام مدعی است که می‌تواند پاسخگوی حد بیشتری از نیازهای بشر باشد و انتظارات او را در باب مسائل معنوی و حتی ادارهٔ امور مادی برآورده کند.

اسلام در عین محترم داشتن آموزه‌های مسیحیت و یهودیت (اگر تحریف نشده باشند)، آموزه‌های کامل‌تری دارد که راه رسیدن به هدف را برای انسان هموارتر و سریع‌تر می‌کند. بزرگ‌ترین آموزهٔ اسلام توحید است. یگانگی خدا و نزدیکی او به انسان، او را از تنهایی و اضطراب نجات می‌دهد. ما مسلمانان برای دیدن خدا لازم نیست حتماً رو به آسمان کنیم؛ خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.

## جزیره ناشناخته دانشگاه

حمید برقیانی  
کارشناس حقوق  
ورودی ۸۳

اگرچه روزگاری همه منتظر بودند تا مگر یکی از افراد فامیل بار سفر را به مقصد فرنگ ببندد و پس از چند سال، او را از فرق سر تا نوک پا غربی ببینند؛ اما دیگر لازم نیست فاصله‌ای این چنینی را برای فرنگی شدن طی کرد. ۱۲ سال تحصیل را به راحتی می‌توان مقدمه‌ای برای فرنگی شدن در نظر گرفت؛ چراکه دیگر بعد از چهار سال تحصیل دانشگاه برخی خانواده‌ها هستند که فرزندان خود را از فرنگ برگشته خواهند دید و از فرق سر تا نوک پا فرنگی... دین و دینداری در ایران سابقه اش همان قدر قدمت دارد که اسلام در دنیا. علاقه قلبی مردم ایران نسبت به دین مبین اسلام و به تبع آن اسلامی شدن رفتار و کردار آن‌ها همیشه این دغدغه را ایجاد می‌کند که آیا هر چه نسل‌ها تعدادشان بالاتر می‌رود، به همان میزان دینداری آنان پایین‌تر خواهد آمد؟...

### ورود به جزیره ناشناخته دانشگاه

اهمیت ورود به دانشگاه را شاید بتوان با اهمیت انتخاب برای ازدواج یکسان دانست. ورود به مجموعه‌ای ناشناخته که از هر طیف و تفکری در آن وجود دارد. این، بستر را برای افراد مهیا خواهد کرد که در «سایه غفلت» خود، همچون خمیری در دستان سیاست‌ورزان مغرض به دین و فرهنگ جوان دانشجوی قرار گرفته، به شکل مطلوب آن‌ها دربیایند. دغدغه قبولی در دانشگاه آزاد یا دولتی، دیگر امروز همچون گذشته تنها بُعد مالی ندارد، چه هنوز هم بسیاری از خانواده‌ها آن قدر به قبولی در دانشگاه آزاد از صبغه و مبانی اسلامی نگرانند که برای قبولی فرزند خود در دانشگاه دولتی نذر می‌کنند! اما آیا به واقع حقیقت همین است؟؟  
جواد اشرفی، دانشجوی دانشگاه آزاد، می‌گوید: «تا چند سال قبل این دغدغه

را داشتیم که به لحاظ دینداری و صبغة اسلامی در دانشگاه دولتی قبول شوم؛ اما امروز همه از دانشجو تا استادان و خانواده ها نیز دیگر به این نتیجه رسیده اند که هیچ فرقی نمی توان از لحاظ دینی بین دانشگاه آزاد و دولتی متصور بود. فکر می کنم به یکسان سازی خوبی در این مورد رسیده ایم!»

### دانشگاه دشمن شماره یک دین نیست!

بنا بر این گزارش در مقابل آسیب های موجود در دانشگاه در خصوص دینداری که امروزه نیز با برنامه ریزی های صورت گرفته از سوی دشمنان به مراتب بیشتر از گذشته شده است، هنوز جوانان و دانشجویان دینداری نیز هستند که نه تنها در دینداری آنان خللی وارد نشده است، بلکه حضور در دانشگاه پایه های دینی و معرفتی آنان را نیز مستحکم تر از گذشته کرده است.

برگزاری نمازهای جماعت، حضور فعال در مراسم اعتکاف، شرکت در جلسات مذهبی جنبش های دانشجویی و... همه گواه و تأییدی بر دینداری اکثریت دانشجویان است. به عنوان مثال، بر اساس نتایج تحقیقات اخیر، فارغ التحصیلان



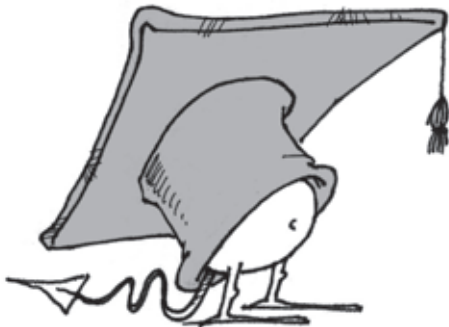
دانشگاه و مراکز آکادمیک بیش از افرادی که هرگز برای ادامه تحصیلات به دانشگاه نرفته‌اند، دیندار هستند و به اعتقادات و آداب دینی خود توجه کرده، کمتر از همسالان خود از رفتن به نیاپسگاه دینی خود غافل می‌شوند.

سعیدی، استادیار جامعه‌شناس، در این باره می‌گوید: «مردم تصور می‌کنند که دانشگاه دشمن شماره یک دین است؛ در حالی که جوانانی که تجربه به دانشگاه رفتن را نداشته‌اند، بیشتر در معرض دور شدن از دین قرار دارند.»

اما پاسخ این سؤال که آسیب‌های موجود در دانشگاه که امروزه کار را به جایی رسانده که بسیاری از خانواده‌ها به دلیل وجود همین آسیب‌ها، مانع حضور فرزندشان در دانشگاه می‌شوند، در کجای این تحقیقات قرار می‌گیرد؟

یک کارشناس مسائل مذهبی در آسیب‌شناسی دینی جوانان و دانشجویان، نقبی به تفکرات شهید مطهری می‌زند. وی می‌گوید: «تصور بنده این است که ایشان دو چیز را عامل اصلی در آسیب‌شناسی دینداری جوانان می‌دانست:

الف) ناآگاهی جوانان از حقیقت دین؛  
ب) آلودگی اخلاقی.



حال ببینیم ایشان در زمان خودشان چگونه تشخیص می دادند که جوان‌ها اسلام را نمی‌شناسند. چگونه است که دانشگاهیان، دانش‌آموزان سال‌های بالا که اهل فکرند و جستجوگرند، از حقیقت دین بی‌خبرند و تصویری از دین ندارند یا اینکه تصور غلطی دارند...»

### دانشجویان اسپانسر دینی می‌خواهند

کارشناسان؛ مخصوصاً مدیران دانشگاه‌های کشور، همگی بر این باورند که دانشجوی به سبب گسستی که از گروه‌های مرجع گذشته خود دارد، یقیناً نیازمند اتکا و پشتیبانی از یک منبع دینی و معرفتی است. حال فرق نمی‌کند که این پشتیبان و منبع فکری در داخل دانشگاه باشد یا بیرون از دانشگاه و محیط‌های دیگر.

رضایی نژاد، دانشجوی حقوق است. او بر این باور است که اگر هم در دانشگاه دین‌گریزی وجود دارد، می‌توان سرچشمه آن را در عدم ارائهٔ ایدئولوژی و مدلی به‌روز از دینداری دانست. او می‌گوید: «نباید از دانشجو انتظار داشت که در محیطی که همهٔ افکار و نحله‌های عقیدتی و معرفتی وجود دارد، بدون هیچ تبلیغ دینی جذاب، به‌روز و جوان‌پسند در برابر تهاجمات بیگانه دوام بیاورد و معیارهای دینی‌اش را حفظ کند.»

وی با بیان اینکه دانشگاه و دانشجویان نیاز به یک اسپانسر و پشتیبان دینی قوی دارند، می‌افزاید: «وظیفهٔ مسئولان و شاید غفلت آن‌ها مشهود است که هیچ‌گونه برنامه‌ای برای دانشجویان ندارند؛ چرا که ما هم اکنون در دانشگاه‌هایمان نیز مرجعی برای حل و پاسخگویی مشکلات و شبهات دینی مان نداریم.»

با این همه واضح است که دانشگاه‌های کشور در نوعی فقدان مدیریت اسلامی قرار دارند. حال باید مرجع این مدیریت اسلامی را که متولی آن یقیناً وزارت علوم است، مورد سؤال قرار داد که در مقابل این همه سؤالات و آسیب‌ها چه کرده‌اند؟

# سایهٔ خنک حق

می‌گویند که همهٔ آدم‌ها به دنبال گمشده‌ای می‌گردند؛ گمشده‌ای که نمی‌دانند کجاست و چیست، چه شکلی است و چگونه می‌توانند به دستش بیاورند. می‌گویند که همهٔ آدم‌ها دنبال یک چیز بی‌نقص، بی‌عیب، کامل، زیبا، باشکوه و دوست داشتنی می‌گردند. می‌گویند که همهٔ آدم‌ها به دنبال تکیه‌گاهی می‌گردند، کسی که بتوانند در آغوشش آرامش پیدا کنند، می‌گویند که همهٔ آدم‌ها به دنبال یک بزرگ می‌گردند، یک ذات مهربان...

ملت‌های مختلف دنیا با فرهنگ‌های گوناگون و آداب متفاوت، هریک به نحوی این نیاز را دارند و به شکلی لوازم برطرف کردنش را فراهم می‌کنند؛ بعضی‌ها دور آتش می‌چرخند، بعضی‌ها ساعت‌ها ساکت یک‌جا می‌نشینند و تمرکز می‌کنند، بعضی‌ها ریاضت می‌کشند، بعضی‌ها ذکر می‌گویند، و کسانی هم هستند که برای رسیدن به این حالات عرفانی، آموزه‌های ادیان را دنبال می‌کنند تا راهی درست و سراسر راست را به سوی آن ذات بی‌نقص طی کنند.

بحث ما این است که راه عرفان و دین با هم چه تفاوت‌ها و مشترکاتی دارند؟ می‌گویند که عرفان از ریشهٔ عَرَف به معنای شناخت، معرفت حق است و عرفا، دانایان این معرفت و صاحبان این شناخت هستند؛ اما این شناخت شناختی کاملاً شخصی و درونی است و شهودی، یعنی شناختی نیست که مثلاً شما از دیدن آب در مورد آن به دست آورده باشید. برای به دست آوردن این شناخت باید راه‌های شهود را طی کرد.

الکسیس کارل در جایی نوشته: «احساس عرفانی، جنبشی است که از اعماق فطرت سرچشمه گرفته است.»؛ یعنی سرچشمهٔ عرفان در نهاد بشر و در آنچه در دین ما فطرت خوانده می‌شود، وجود دارد.

ظاهراً در مقابل، شریعت از ریشهٔ شَرَع به معنای طریقه، روش، دین و آیین



است؛ یعنی هر چهارجوب خاصی که آدم‌ها اعمالشان را بر اساس آن انجام می‌دهند، شریعت است. در دین اسلام هم به مجموعه آداب و احکام دینی شریعت می‌گویند. حالا که تا حدی تعریف عرفان و شریعت معلوم شد، می‌توانیم نسبت این دو را با دین هم معلوم کنیم.

دین یک حقیقت واحد با جنبه‌های متفاوت است. یکی از این جنبه‌ها احکام و قوانینی است که دین آن‌ها را معین کرده و به پیروانش دستور داده مطابق آن عمل کنند. مثلاً احکام مربوط به حلال و حرام، روزه و نماز، خمس و زکات، اینها احکام دینی هستند. اگر بخواهیم تنها به این جنبه توجه کنیم، دین را در حد یک شریعت پایین آورده‌ایم. اما دین تنها این قوانین و احکام نیست، دین به ایجاد ارتباط بین انسان و خدا هم می‌پردازد. به انسان راه رسیدن به خدا را نشان می‌دهد. بر این اساس دین به عرفان نزدیک می‌شود؛ اما با این حال دین تنها عرفان هم نیست. در واقع عرفان و رسیدن به خدا همان هدفی است که هر دینی خواهان رسیدن به آن است و راه رسیدن به آن را از طریق احکام و قوانین هموار می‌کند. در واقع دین به انسان می‌گوید که چه باید بکند تا با آن خدای خالق و قادر ارتباط پیدا کند.

پس شریعت و عرفان دو جنبه از دین هستند که هر دو برای رسیدن انسان به سعادت ضروری‌اند. حالا فکر کنید من و شما در ابتدای راهی ایستاده‌ایم و می‌خواهیم به آن آرامش حقیقی که می‌گویند، به آن گنج تمام نشدنی برسیم. راهی که می‌دانیم یا حداقل احتمال می‌دهیم که انتهایش رسیدن به همین مقصد است. فکر کنید که این راه، دره و جنگل و کوه و دریا دارد. پستی و بلندی دارد. بالا و پایین دارد. ضعف و تشنگی و خستگی دارد. گرمای طاقت فرسای تابستانی و سرمای استخوان‌سوز زمستانی دارد. راه و بیراهه دارد. دزد و راهزن و جانی دارد. ما هم راه را بلد نیستیم. اولین بارمان است که می‌خواهیم این هفت دریا و هفت کوه و هفت دره را طی کنیم. به گمان شما درست‌تر نیست که بلد راهی، کسی که قبلاً حداقل راه را دیده باشد، کسی که بیراهه‌ها را بشناسد، کسی که کمینگاه دزدان و راهزنان را بداند، همراهمان

باشد؟ به گمانتان معقول تر نیست؟

زندگی ما آدم‌ها مثل این راه است، پر از پستی و بلندی، راه و بی‌راه و دزد و راهزن. ما همه می‌خواهیم به آن منزل مقصودی برسیم که تمام عمر به دنبالش بوده‌ایم. کسی که می‌خواهد بلد راهمان باشد، بهمان امر و نهی نمی‌کند؛ اگر قدم کج بگذاریم سرمان فریاد نمی‌کشد؛ اگر انرژی مان را بیهوده مصرف کنیم، شاکمی نمی‌شود؛ اگر بخواهیم بیراهه برویم دعایمان نمی‌کند؛ آیا همه این راه، تحمل همه این سختی‌ها برای رسیدن به آن آسایش نیست؟ آیا شاهد شیرین وصل، کام تلخ هجر را شیرین نمی‌کند؟

دین و عرفان و شریعت، هم مثل ما آدم‌هاست. دین راهی است که از میان هزار راه و بی‌راه و کج‌راه، ما را به سرمنزل مقصود می‌رساند. دین آن راهی است که برای رسیدن به آغوش گرم آرامش باید طی کنیم. به جز آن هم راه دیگری نیست که ما را به این هدف برساند. چنین نیست که همه راه‌ها به این مقصد برسند. شریعت امر و نهی‌هایی است که دین به ما می‌کند. همان بلد راهی که راه را می‌شناسد و به بیراهه‌هایش آشناست. امر و نهی بلد راه که از خودش نیست او راه را به ما امر می‌کند و بیراهه را نهی و اگر چنین نکند ما به آن هدفی که به قصد آن به راه افتاده‌ایم نخواهیم رسید. عرفان همان سرمنزل مقصود است. همان شهود باطنی که سختی راه را هموار می‌کند و ما را مدام ندا می‌دهد که مقصد نزدیک است. عرفان در واقع معنای این راه است. دلیل راه افتادن ما رسیدن به آنجایی است که قرار است، ذات کامل و تمام در آن دیده شود؛ همان سایه خنک حق.

این سه کنار هم معنا پیدا می‌کنند. اگر یکی شان نباشد، آن دیگران به کاری نمی‌آید. بعضی‌ها هستند که فکر می‌کنند اگر دستشان را زیر چانه شان بزنند و بنشینند سر جایشان و هی بلند بلند به خودشان و دیگران بگویند می‌خواهند عارف شوند، یک روزی می‌آید که صبح از خواب بلند شده، می‌بینند که بله عارف شده‌اند! فکر می‌کنند احکام و قوانین مثل پوسته دین می‌ماند که کارش فقط محافظت از مغز دین است و کارش که تمام شد، یعنی به مغز که رسید، او هم باید دور انداخته شود. فکر می‌کنند می‌شود قدم توی چنین راهی گذاشت بی‌آنکه راه را



تا آخر بشناسند، فکر می‌کنند آمدن بلد راه تا سر جاده مهم است، بقیه جاده را خودشان می‌توانند بروند. آن‌ها فکر می‌کنند شریعت راهی است که برای رسیدن به عرفان باید پیموده شود و اگر کسی به عرفان رسید دیگر لازم نیست به قوانین شریعت پایبند باشد. به همین دلیل تا به جایی می‌رسند که دور تمام احکام دین را خط کشیده، آن را دور می‌اندازند، غافل از اینکه چنین نسبتی بین این دو برقرار نیست، بلکه لازم و ملزوم همدیگرند و یکی بی دیگری معنا ندارد. شریعت بی عرفان احکام بی روحی است که انسان برای عمل به آن‌ها هدفی ندارد و عرفان بی شریعت گم شدن در وادی بیراهه‌هایی است که شانس رسیدن به مقصدشان یک در میلیون است.

این همه انسان در طی تاریخ از بزرگان ادیان و مکاتب عرفانی که هر چه بزرگ‌تر شده‌اند، متواضع‌تر

شده‌اند، وجود دارد که به احکام پایبندند و پایبندی به آن را دون شأن خود نمی‌دانند، بلکه اظهار بندگی در برابر آن ذات بی‌نقص را بزرگی می‌شمارند. این همه انسان که هر چه بیشتر در این وادی رفته‌اند، تشنه‌تر شده‌اند و تندتر حرکت کرده‌اند و سختی‌های بیشتری را بر خود هموار کرده‌اند تا زودتر آن شاهد مقصود را در آغوش بکشند و در مقابلشان این همه انسان گم‌گشته و پریشان که نمی‌دانند چه بکنند و چرا این قدر سرگردانند و اصلاً کجایند.

و همه از آن‌هایی بودند که گم شده‌ای داشته‌اند و نمی‌دانستند کجا باید پیدایش کنند. دنبال آن ذات مهربان؛ خدا!

# دعاهای خالصانه

دعا اگر خالصانه باشد می‌گیرد. دعای خالصانه هم از دل شکسته و از روی احتیاج برمی‌آید و چه کسی محتاج‌تر از دانشجو و خالص‌تر از او؟! دعاها هم اقسامی دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود:

## دعای در حق خود:

- خداوندا! اگر با دادن ۰/۲۵ به من این درس را پاس کنی، قول می‌دهم چهار روز دیگر هم به یادت باشم.
- پروردگارا! فقط یک زلزله ۵/۴ ریشتری برایم کافی است تا هم جایی خراب نشود و هم امتحان فردا بیافتد هفته بعد.
- ایزدا! من می‌روم سر جلسه، بقیه‌اش با تو.
- خدا یا! می‌خواهم تقلب کنم، کاری کن درست نوشته باشد.
- ای قادر متعال! قرار نبود تنه‌ایم بگذاری، قرار بود با هم این ترم را پاس کنیم.
- ای معبود من! پرستشت با من، درس خواندن با تو.
- یا رب العالمین! جام جهانی را یک ماه بینداز عقب، پایان ترم دارم.
- خدا یا! بورسیه‌ام را جور کن بعداً در باره برگشت از آنجا با هم مذاکره می‌کنیم.
- ای خدا! یا معده‌ام را تمساحی کن یا غذای سلف را خوردنی.
- ای معبود! من همان مشروطی ترم قبلم. درخواست ترم قبل ایضاً.
- خدا یا! رویم به دیوار، مرخصی پزشکی می‌خواهم. فقط بیماری‌اش مهلک نباشد.

### دعای در حق همکلاسی:

- خدایا! کاری کن که آشپزی اش هم مانند جزوه نوشتنش خوب باشد.  
- ایزدا! جزوه اش را پیشش دادم. چرا شوهرش نمی دهی؟  
- بار الها! فرقی نمی کند؛ کاری کن یا او در درس به من کمک کند یا من به او.  
- پروردگارا! پول قلمبه ای به او برسان، شاید دماغش را عمل کرد.  
- ای پرورنده من! نکند nioosha/۷، مرتضی بوده باشد.



### دعای در حق استاد:

- ای خدا! خیلی به علم خدمت کرده است، تا ترم تمام نشده، ببرش پیش خودت.  
- پروردگارا! شیب نموداری که نمره هایمان را رویش می برند زیاد کن.  
- ای خدا! استادمان آدم خوبی است، ولی بهتر نبود در انتخاب رشته اش با شما هم مشورت می کرد.  
- معبودا! استادمان را طول عمرش بده، کاش همه درس ها را او ارائه می کرد.

## رد یکی از کبوترها

تعمیه عرفانی  
کارشناس فلسفه محض  
ورودی: ۸۰  
کارشناس ارشد فلسفه دین  
ورودی: ۸۶



سر می چرخانم و رد یکی از کبوترها را می گیرم تا روی جمعیت، آفتاب می زند توی چشمم. سرم را پایین می اندازم و پابره‌نه راه می افتم توی صحن. از در صحن آزادی می روم بیرون و می چرخم به چپ تا از در صحن انقلاب بروم تو. کارم است، توی حرم امام رضا فقط پرسه می زنم. دست و دلم به نشستن نمی رود. آنقدر سفر کوتاه است که می ترسم جایی از حرم را نبینم و برگردم. از جلوی مهمان سرای حضرت رد می شوم. بچه‌ها گفته بودند شاید این بار شانس بیاوریم و بتوانیم غذای حضرتی بخوریم. می گویند قیمه‌هایش حرف ندارد! حتماً مثل قیمه‌های مامان حاجی است که ظهرهای عاشورا می‌پزد؛ یعنی می‌پخت. یاد مامان حاجی می‌افتم و سر و صورت کبود و سیاه شده‌اش. چشم‌هایم پراشک می‌شوند. رو می‌کنم به گنبد طلایی که از اینجا دیده نمی‌شود: «ای اما رضا بالاخره می‌خوای حاجت ما رو بدی یا نه؟» فکر می‌کنم اگر اما رضا حاجتم را داده باشد هم، تا نروم تهران نمی‌فهمم. دیشب که از موبایل یکی از بچه‌ها زنگ زد، مامان می‌گفت همان طور است که بود. گفتم که از طرف من پیشنهادی مامان حاجی را ببوسد. یک نفر پایم را لگد می‌کند و می‌دود لای جمعیتی که جلوی در مهمان سرا ایستاده‌اند. خادم‌ها نمی‌گذارند مردم بروند تو. اول ژتون غذایشان را نگاه می‌کنند و بعد در را باز می‌کنند. مردم هل می‌هند. صدای دعای بعد از اذان پیچیده توی حرم. می‌گویم: «ای امام رضا اگه حاجت ما رو می‌خوای بدی یه نشونه نشونم بده.» به جمعیت نگاه می‌کنم، یکی از خادم‌ها می‌آید به طرفم، قذبلند است. لبخند می‌زند و نزدیک می‌شود. دستش توی جیبش تکان می‌خورد. می‌رسد نزدیک من و دستش را از جیبش بیرون می‌آورد و یک تکه نان سنگک می‌گذارد توی دستم و می‌رود. بوی قیمه مامان حاجی می‌پیچد توی دماغم. پیرزنی از پشت صدایم می‌کند، دستش را جلو می‌آورد، نگاهم می‌کند. لقمه را می‌گذارم توی دستش و می‌دوم توی حرم.

## همیشه حواست به همه چیز باشد!

آسیه حاجی محمد جعفر  
کارشناس فلسفه و حکمت اسلامی  
ورودی ۷۹  
کارشناس ارشد فلسفه دین  
ورودی ۸۴

آدم‌هایی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند، آن‌هایی که جزء ملت‌های پیشرفته دنیا هستند، آن‌هایی که مثل ما دارند رو به توسعه قدم برمی‌دارند، ملت‌هایی که هنوز قالب سنتی را حفظ کرده‌اند و حاضر نیستند آن را تغییر دهند، همگی به قوانین و دستوراتی پایبندند، دستوراتی که هم نظر به فردیتشان دارد و هم به اجتماعشان. دستوراتی که کم‌وبیش مشترک به نظر می‌رسند یا حداقل کمترین تضاد و تناقض را با هم دارند؛ دستورات اخلاقی!

پای اخلاقیات همیشه زمانی وسط کشیده می‌شود که ما بخواهیم با کسی رابطه‌ای برقرار کنیم. این کس می‌تواند دوست و همکار و هم‌شهری و مادر و معلم باشد، می‌تواند خدا باشد، یا حتی خودمان. زمانی که کس دیگری برای ما مهم می‌شود، رابطه ما با او در یک چهارچوب قرار می‌گیرد. این چهارچوب، چهارچوب اخلاق است.

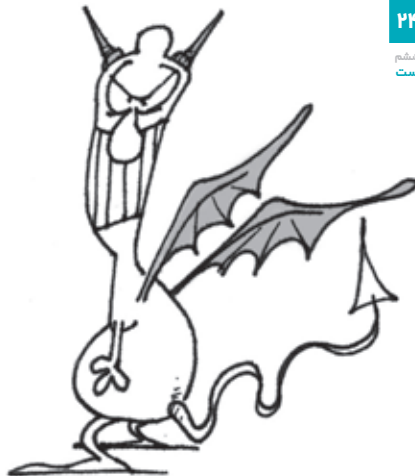
همه آدم‌ها درگیر این مفاهیم اخلاقی هستند، حتی آن‌ها که تلاش می‌کنند خود را بی‌توجه نشان بدهند. اصلاً از همان روزهای اول زندگی آدم روی زمین این مفاهیم اخلاقی با او بوده، رشد کرده، تکمیل شده و در اختیار نسل بعد قرار گرفته‌است.

می‌گویند اولین و مهم‌ترین نیاز انسان ابتدایی صیانت نفس است. انسان می‌خواهد زندگی و حیاتش را حفظ کند. به همین دلیل اصل دیگری ایجاد می‌شود به نام لذت که ارتباط تنگاتنگی با صیانت نفس دارد و خیلی وقت‌ها حتی

با آن اشتباه گرفته می‌شود. این میل در انسان به قدری قوی است که اگر برای هدایت و کنترلش راه و روش درستی وجود نداشته باشد، دیگران را و حتی خودش را به خطر می‌اندازد. این اسب چموش نیاز به افساری دارد که قوی و پاره‌نشدنی باشد تا بتواند انسان را به سرمنزل مقصود برساند. عنان‌گسیختگی انسان نه به نفع خودش است و نه به نفع دیگران.

به همین دلایل است که اخلاق مهم می‌شود. اما اصول اخلاقی فقط برای این به وجود نمی‌آیند که از آسیب زدن به دیگران جلوگیری کنند، بسیاری از قوانین اخلاقی هستند که به انسان کمک می‌کنند، زندگی شادتر و مسالمت‌آمیزتری را دنبال کند؛ زندگی‌ای که در آن، نه تنها افراد جامعه در کنار هم زندگی می‌کنند و تلاش دارند در نهایت آرامش باشند؛ بلکه این نهایت آرامش را برای همسایگان خود و هم‌نوعان خود هم می‌خواهند.

می‌گویند آن چیزی که در انسان واضح و قانون‌گذار اعمال اخلاقی است، وجدان است. وجدان در همهٔ افراد بشر وجود دارد، حتی در انسان آموزش‌ندیده. وجدان است که مثل یک قطب‌نما انسان را از گم شدن نجات می‌دهد.





اما در دنیای انسان‌ها یک چیز دیگر هم وجود دارد: دستوراتی که همه‌اش حول محور اخلاق نمی‌چرخند؛ اما آن قدر مشترکاتشان زیاد است که گاهی آدم فکر می‌کند، این آن است یا آن این؛ دین.

دین آن چیزی است که حوزه بسیار نزدیک به اخلاق دارد. بسیاری از دستورات دینی و اخلاقی با یکدیگر هم پوشانی دارند؛ البته این اصلاً به این معنا نیست که آدم‌های دیندار و آدم‌های با اخلاق همه مثل همند. همه ما می‌دانیم که خیلی‌ها هستند که بویی از دین نبرده‌اند اما بسیار اخلاقی هستند و خیلی‌ها هم بر عکس. درست به همین دلیل است که لازم می‌شود حیطه این دو مسئله کاملاً تعریف شود تا ببینیم چه نسبتی بین آن‌ها برقرار است.

گفتم که اخلاق مجموعه‌ای از قوانین دستوری، یعنی باید‌ها و نیاید‌هایی است که درون آدمی وجود دارد و انسان را ملزم می‌کند در شرایط مختلف زندگی، برای حفظ حقوق خود و دیگران به آن‌ها احترام بگذارد. بعضی از این قوانین از ابتدای وجود بشر در روی زمین وجود داشتند. بعضی‌ها هم در طی تاریخ تغییر کرده‌اند و کامل یا پیچیده شده‌اند.

اما قبلاً هم گفتیم که دین را خیلی هم راحت نمی‌شود تعریف کرد. بزرگان و فیلسوفان دین هنوز نمی‌دانند برای تعریف دین چه باید بکنند. با این حال ما برای اینکه مشکل کمتری در این مقاله داشته باشیم، آن تعریفی را که از ادیان الهی کردیم، مورد توجه قرار می‌دهیم. منظور ما از دین در این مقاله ادیان ابراهیمی است؛ ادیانی که انسان را مخلوق خدای قادر و متعال می‌دانند و خداوند را هادی بشر، و معتقدند که خداوند برای هدایت بشر پیامبرانی فرستاد از جنس خودشان که مانند آن‌ها در بازارها راه می‌رفتند و خرید و فروش می‌کردند. این ادیان قسمت بسیار زیادی از قوانین اخلاقی را در خود دارند؛ قوانین اخلاقی که از وجدان بشر نشأت گرفته‌اند.

درباره رابطه دین و اخلاق سه راه وجود دارد: یا این دو عین هم هستند؛ یا اخلاق زیرمجموعه دین است و یا این دو با هم نسبتی ندارند. مسلم است که هیچ‌کس نمی‌پذیرد که دین و اخلاق با هم نسبت نداشته باشند. دستورات اخلاقی که در دین‌ها وجود دارد، خلاف این فرض

است. از طرف دیگر نمی توان گفت که دین و اخلاق یک چیزند. دین ها به جز قوانین اخلاقی قوانین دیگری هم دارند؛ مثل آداب و مناسکی که ربطی به مسائل اخلاقی ندارد. به نظر می آید طبق تعریفی که از دین ارائه شد، اخلاق زیرمجموعه دین است. همان طور که گفتیم بسیاری از دستورات دینی دستورات اخلاقی هستند. موسی علیه السلام، عیسی مسیح و پیامبر اکرم ما، در زندگی و حیات خود انسان هایی اخلاق مدار و آداب دان بوده اند و دیگران را نیز به این کار دعوت می کردند. پیامبر اسلام فرموده اند که من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاقی را کامل کنم. آنچه در اسلام به عنوان حق الناس وجود دارد، یک مسئله کاملاً اخلاقی است. مذمت غیبت، تهمت، سوء ظن، هتاک و بسیاری اعمال دیگر که فقط به روابط انسانی مربوط می شوند، شاهد این ماجرا هستند.

پس به نظر می آید اخلاق خارج از دین و چیزی جدای از آن نیست؛ اما قبلاً هم گفتیم که این حرف ها فقط درباره مفهوم دین و اخلاق صادق است نه درباره آدم های دیندار یا آدم های با اخلاق. ظاهراً آدم ها آن قدر دستشان توی انتخاب مرام زندگی باز است که خیلی هم به این حرف ها که دین چه می گوید یا اخلاق چیست، کاری ندارند. انتخاب سختی است. هم می توان با اخلاق بود و هم بی اخلاق. هم می توان دیندار بود و هم بی دین. دستورات دین صرفاً دستورات اخلاقی نیست، بلکه مجموعه ای از شرایع و احکامی است که تمامی آن ها در کنار یکدیگر هویت یک دین را تشکیل می دهند. پایبندی به اخلاق و احکام، در کنار هم مکمل یکدیگرند.

اما باید دید که اخلاق بدون دین به چه درد می خورد.

همه مان شنیده ایم که در فلان کشور یا در فلان گوشه دنیا مردم به حقوق همدیگر احترام می گذارند، احترامی بیشتر از آنکه ما برای هم قائلیم. مردم دیگر کشورها حتی به قوانین اجتماعی کشورشان هم گاهی بیشتر از ما احترام می گذارند. اینکه چرا ما ایرانی ها بعضی اخلاق های شایسته را نداریم، مربوط به بحث ما نمی شود؛ اما واقعاً باید به خودمان مدام



گوشزد کنیم که آن چیزی که ارزش یک عمل را، چه درباره مسائل شخصی یعنی مسائل اخلاقی و چه درباره مسائل غیر شخصی یعنی قوانین اجتماعی، معین می کند، جدای از خود عمل، نیت و قصد عمل است. همان چیزی که خیلی از بزرگان به آن روح عمل می گویند. خیلی از اعمال هم می توانند اخلاقی باشند و هم دینی. اینکه در کدام دسته قرار می گیرند بستگی به این دارد که شما چگونه آن را انجام می دهید. آیا آن را به دلیل اینکه اخلاقی است و رابطه شما را با آدم های دیگر حفظ می کند، انجام می دهید یا اینکه در کنار این، دلیل دیگری هم دارید و آن این است که خدا از شما خواسته تا این گونه عمل کنید.

اگر ما فکر کنیم که دین، فقط اخلاق است یا فقط احکام است یا تنها عرفان است، کلیت دین را درک نکرده ایم. دین چندبعدی است. توجه بیش از حد به یک جنبه آن ممکن است ما را از جنبه های دیگر غافل کند. به همین دلیل است که در دین ما تا این حد به اعتدال و میانه روی توصیه شده است. انسان دیندار می داند که این توجه ذات دین را از بین خواهد برد و به همین دلیل باید تلاش کند تا همیشه حواسش به همه چیز باشد.

## ورود دانشجوی باحجاب ممنوع

دانشگاه‌ها مهد رویارویی انسان‌ها با تمدن کشورهاست؛ چرا که دایره‌المعارف انسان‌های یک کشور در دانشگاه‌ها تجمع می‌یابند. بر این اساس می‌توان کشورهای اسلامی را در دانشگاه‌ها با یکدیگر قیاس کرد و میزان اسلام‌گرایی و شکل تمدن آن‌ها را بررسی نمود. سالانه میلیون‌ها دانشجوی با گرایش‌ها و سلاقی و نگرش‌ها و مذاهب مختلف در سرتاسر جهان به تحصیل می‌پردازند که هر کدام برای تحصیل باید طبق قوانین آن دانشگاه کنار بیایند...

### ورود دختران محجبه به دانشگاه ممنوع!

«در دانشگاه‌های ترکیه دیدن چهره‌های بور، زنگی سیاه، چشم‌بادامی و... امری طبیعی است. چون از این دانشگاه از کشورهای مختلف دانشجوی می‌پذیرد.» اینها حرف‌های یک دانشجوی سابق ایرانی در ترکیه است. به نظر او شادابی و نشاط بر جو علمی غالب است؛ هر چند که نمی‌توان انکار کرد که به لحاظ علمی هم سطح بالایی دارند.

سه‌میه پذیرش دانشجوی خارجی در سال (۲۰۰۶) تقریباً ۱۲ هزار دانشجوی خارجی بوده است، که از این تعداد حدود ۴۴۰۰ نفر سهمیه دانشگاه‌های با بودجه دولتی، ۳۳۰۰ نفر سهمیه دانشگاه‌های بدون بودجه دولتی و ۴۰۰۰ نفر سهمیه دانشگاه‌های قبرس است.

«در دانشگاه‌های ترکیه آنچه از ابتدا با آن روبه‌رو شدم جو دوستانه‌ای است که بین دانشجویان وجود داشت و اعتماد به نفس بالایی که دانشجویان ترکیه دارند، برق امید در چشمان دانشجویان آنجا موج می‌زند و لحظه‌هایشان پر از



تفریح و نشاط است. چندان به دردها و غم  
ها فکر نمی کنند و شاید در این زمینه بیشتر  
به اشعار خیام استناد می کنند.»

زمانی که مجلس نمایندگان ترکیه تغییر  
قانون ممنوعیت حجاب در دانشگاه های  
این کشور را تصویب کرد. ورود دختران  
محجبه به دانشگاه - که صورت آن ها، کاملاً  
قابل رویت باشد - آزاد اعلام شد. این  
تصمیم که با دو سوم آرای مجلس تصویب  
شد، در بیرون از مجلس مخالفت های  
زیادی را در پیش داشت. صدهزار نفر در  
آنکارا دست به تظاهرات زدند. آن ها شعار  
می دادند: «ترکیه یک کشور سکولار است  
و باید همین طور بماند.»

ممنوعیت ورود دختران محجبه به  
دانشگاه، در سال ۱۹۸۰ و بعد از کودتای  
نظامی وارد قانون اساسی ترکیه شد. تا پیش  
از آن، مسئله ای به نام حجاب در دانشگاه ها  
عمدتاً وجود نداشت. برای اقشار سنتی و  
حاشیه نشین شهرها اصل مسئله که ورود به  
دانشگاه باشد، منتفی بود. از طرف دیگر در  
ترکیه و دیگر کشورهای مسلمان و حتی در

اروپا، اسلام سیاسی و حجاب به عنوان سمبل سیاسی از دهه ۸۰ به بعد و عمدتاً تحت تأثیر انقلاب اسلامی در ایران پدیدار شد.

گام بعدی که هم اکنون بحث آن به میان کشیده شده، پذیرش فارغ التحصیلان مدارس دینی در دانشگاه هاست. این به معنی رسمیت یافتن مدارج مدارس مذهبی در سیستم آموزش رسمی ترکیه است و به نحو بارزتری در تناقض با جدایی دین از آموزش و پرورش است.

### ایران و ترکیه دوروی یک سکه؟

مقایسه موضوع حجاب در دو کشور ایران و ترکیه می تواند نکات قابل توجهی را بر ما روشن سازد. رهایی زنان از کنج خانه و اجباری کردن آموزش ابتدایی برای دختران و پسران، ورود زنان به عرصه های مختلف اجتماعی، نتیجه اقداماتی بود که تقریباً همزمان در هر دو کشور صورت پذیرفت؛ اما این روند در دهه ۸۰ میلادی تغییر کرد؛ در حالی که در ایران، تحت جمهوری اسلامی، حجاب، مرحله اجباری شدن را می پیمود، در ترکیه قوانین ممنوعیت حجاب از خدمات دولتی و مدارس به دانشگاه ها گسترش یافت.

بنا بر این گزارش، در ترکیه مخالفان رفع ممنوعیت حجاب در دانشگاه ها جبهه بسیار متنوعی را تشکیل می دهند: از ملی گرایان تا کردها، نیروهای چپ و دموکرات ها، از اتحادیه های کارگری تا اتحادیه کارفرمایان و در رأس همه اینها روشنفکران و زنانی هستند از قشرهای گوناگون اجتماعی؛ به ویژه زنان شاغل.

خانم طیبه حاج رحیمی که سال ها در زمینه ترکیه تحقیق کرده است، می گوید: «حزب عدالت و توسعه و مدافعان رفع ممنوعیت حجاب در دانشگاه ها، به حق آزادی زنان در انتخاب حجاب خود تکیه می کنند و طیب اردوغان این اقدام را در جهت تضمین آزادی های فردی می داند که از شروط راهیابی ترکیه به اتحادیه اروپاست؛ اما به نظر

نمی‌رسد که دول اروپایی که از رشد اسلام سیاسی در کشورشان هراس دارند، ورود زنان محجبه را به دانشگاه گامی لزوماً مثبت در جهت نزدیک شدن ترکیه به اروپا قلمداد کنند.» دادگاه عالی اروپا در امر حقوق بشر در سال ۲۰۰۴ شکایت لیلا شاهین (دانشجوی پزشکی) را، که به دلیل امتناع از برداشتن روسری از تحصیل در دانشگاه محروم شده بود، رد کرده، آن را مصداق نقض حقوق بشر ندانست.

هر کسی از حق تحصیل در کشور خود برخوردار است. این حق و همچنین حرمت داشتن آزادی‌های فردی، از اصول حقوق بشر است. اما مخالفان و فمینیست‌ها از «آزادی زنان برای انتخاب حجاب» تفسیر دیگری دارند و حجاب را در دانشگاه، سمبل سیاسی حرکت‌های اسلام سیاسی می‌دانند. به اعتقاد بسیاری، این مخالفت‌ها به دلیل هراس آن‌ها از تداوم تغییرات در قانون اساسی و تقویت اسلام سیاسی در این کشور است.

هم‌اینک در ترکیه ممنوعیت حجاب برای مشاغل در حوزه خدمات دولتی و نظامی همچنان محفوظ است؛ اما امری که زنان سکولار و نیروهای لائیک ترکیه را نگران کرده، امکان ایجاد تغییراتی در قانون اساسی است که می‌تواند به تقویت اسلام سیاسی در جامعه بیانجامد؛ چرا که ترکیه تنها کشور لائیکی است که اکثریت جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند و این موضوع هراس مخالفان را در موضوع تقویت اسلام سیاسی در این کشور تقویت می‌کند.

### مالزی جایی مناسب برای دانشجویان مسلمان

کشور مالزی که نام قدیمش مالایا است، اولین کشور پیشرفته اسلامی و هفدهمین کشور پیشرفته جهان به شمار می‌آید. این کشور در جنوب شرقی آسیا واقع شده و از لحاظ جغرافیایی از دو قسمت کاملاً مجزا تشکیل شده است. مالزی دارای ۱۱ دانشگاه دولتی و ۶۰۰ کالج و دانشگاه خصوصی است که ده‌ها دانشگاه مالزی مورد تأیید وزارت علوم ایران است و تعداد زیادی از ایرانیان در آن دانشگاه‌ها و کالج‌ها مشغول به تحصیل هستند؛ برای مثال

تنها در دانشگاه پو ترا حدود هزار دانشجوی ایرانی در حال گذراندن دوره های تحصیلات تکمیلی هستند.

از خصوصیات خوب مالزی می توان به اسلامی بودن و تشابه فرهنگی زبان مالایی آن به فارسی اشاره کرد. مالزی پیشرفت های چشمگیری در عرصه های فناوری اطلاعات، میکروالکترونیک، کامپیوتر، مخابرات، هوا - فضا... و دیگر علوم به دست آورده است که بسیاری از آن ها منجر به صادرات وسیع حتی در کشورهای پیشرفته جهان گردیده است.

پایتخت این کشور شهر کوالالامپور است؛ البته مرکز حکومت و وزارت خانه های آن در شهر جدید پوتراجایا واقع شده است. مالزی دارای ۱۳ استان است. حکومت کشور به صورت دموکراسی پارلمانی، با دو مجلس قانونگذاری است. رئیس کشور پادشاه و رئیس دولت، نخست وزیر است.

بنا بر این گزارش مسلمانان ۵۳ درصد از کل جمعیت را تشکیل داده و بودایی ها ۲۱ درصد، مسیحی ها ۱۰ درصد و هندوها ۶ درصد از اکثریت مذاهب کشور مالزی را تشکیل





می دهند. ساکنان کشور مالزی از سه نژاد مالایی (۶۰ درصد)، چینی (۲۷ درصد)، هندی (۱۲ درصد) و... تشکیل شده است.

هم اکنون جمعیت ایرانیان مقیم مالزی در حدود ۹ هزار نفر برآورد شده است که به اعتقاد کارشناسان با توجه به وضع مناسب و قابل توجه این کشور؛ به خصوص دانشگاه های مالزی در بحث حجاب و اعتقادات مذهبی، پیش بینی می شود هر روز بر تعداد افرادی که این کشور را به عنوان مقصد تحصیلی انتخاب کنند، بیشتر شود.

### ممنوعیت حجاب از مدارس فرانسه شروع می شود

اواخر تابستان سال ۲۰۰۳ م، فرانسه، نبرد سنگینی را ضد حجاب و مظاهر دینی در مدارس خود آغاز کرد و ضمن اتخاذ موضعی خصم آمیز، تلاش نمود تا با به کار بردن روش های مختلف، افکار عمومی را نیز با خود همراه سازد. چنین ممنوعیتی مستقیماً با مفاد مربوط به آزادی ادیان که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل مصوب سال ۱۹۴۸ و نیز کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی های اساسی اروپا مصوب سال ۱۹۵۰ درج شده، تضاد دارد. در اوضاعی که اطاعت مسلمانان فرانسه از این قانون نشانه موجبه بودن آن در نظر مسلمانان نیست، بسیاری از دختران مسلمان به واسطه این ممنوعیت برای تحصیل به کشورهای همسایه فرانسه سفر کرده یا در مدارس خصوصی حاضر می شوند تا بتوانند حجاب و هویت دینی خود را حفظ کنند.

چنین برخوردهایی با مقدسات و عقاید مسلمان نه تنها در فرانسه و ترکیه دیده می شود، بلکه در سایر کشورها همچون آلمان، دانمارک و... نیز به چشم می خورد که جای سؤال را باقی می گذارد که آیا این مخالفت ها به خصوص با قشر دانشجو تنها به دلیل نشان دادن سیاسی بودن یک فرد است یا ترس از گسترش اسلام؟

### ۱. «چاکرا» تیم، مخلصاتیم!

آیا می‌دانید که چاکرا چیست؟ نمی‌دانید؟ پس چطوری دانشجو شده‌اید؟! کتاب «چاکرا» تیم، مخلصاتیم! نوشته استاد «رامی سینگ چاک چاک» شما را به طور کامل توجیه خواهد کرد. با خواندن این کتاب با انرژی‌های درونی خویشتن آشنا می‌شوید و در مقابل «طرف» کم‌نمی‌آورید! آیا می‌دانید سالانه میلیون‌ها نفر فقط به دلیل آدرس نداشتن یا درست نرفتن، می‌زنند چاک‌راهایشان را درب و داغان می‌کنند؟ اگر با انرژی‌های درونی خویش آشنا نباشید و چاکرایتان بسته باشد چه؟

درخواست کنندگان عزیز کتاب توجه داشته باشند که به همراه این کتاب، ده جلسه آمادگی آرامش درونی با حضور استاد «گلچین عرفانی»، از شاگردان مستقیم استاد «چاک چاک» برگزار می‌شود که با حضور در این کلاس، کلاستان کامل شده، همه انرژی‌های داخلی و کودک‌های درون و کلی چیزمیز دیگر خود را کشف خواهید کرد. اول کتاب را بخريد و بعد به ما بپیوندید. قیمت در سراسر کشور با نقشه چاکرای اضافی: سی هزار تومان.

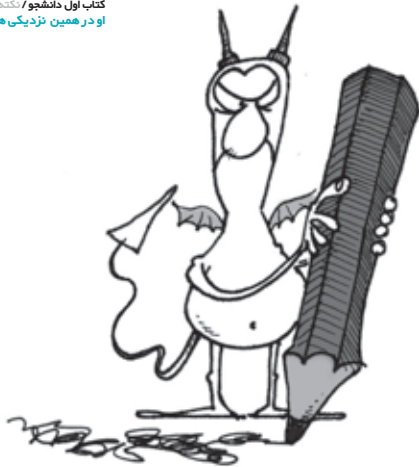
اگر چه سال‌ها من خاک پاتم دو ساله معتکف پیش باباتم  
یهو می‌گی برو چاکرات بسته است بیا خب باز کن خود چاکراتم!

### ۲. تو موشی، من گربه!

کتاب «تو موشی، من گربه»، نوشته استاد «سین چون چین» هم اکنون که این متن نوشته می‌شود، در یک میلیون میلیارد نسخه در کره زمین، منظومه شمسی و کهکشان راه شیری به فروش رفته است و احتمالاً شما تنها کسی هستید که از این فیض عظیم دور مانده‌اید. آیا از قدرت‌های متافیزیکی سال‌های مختلف

مطالعید؟ نیستید؟ ای بابا! حالا اگر خدای نکرده این آگهی را دیر می خواندید و می رفتید با یک موش ازدواج می کردید یا با یک سوسک دوست می شدید، چه؟! همه ما آدم‌ها در واقع در سال‌های حیوان به دنیا آمده‌ایم و این خیلی مهم است. چرا؟ چون استاد میگوید. استاد «سین چون چین» در این کتاب به رابطه حیوانات و آدم‌ها و تاریخ و اوضاع ستارگان و کلی چیزهای دیگر پرداخته است که عمر آدم در کتاب دیگری دیده بشود. توجه: برای آسان تر شدن حفظ کلمات قلمبه سلمبه کتاب، این کلمات به صورت شعرهای صوفیانه، طرح جدول ضرب، فرمول جدول مندلیف و آواز در دستگاه‌های مختلف ارائه شده است!

ندیدم گربه‌ای با این چموشی چنین ناز و ادا و قر فروشی به من گوید طلاقم را بگیرم ز تو میمون‌نمای، اصل موشی !!



### ۳. رازهای زمین قسمت ۱۲۱۵۲

«در زمین انرژی‌های نهفته‌ای هستند که جز با ریاضت به دست نمی‌آیند.» استاد ریاضت‌کش با ما انرژی‌های نهفته زمین را کشف کنید و آن را به خویش انتقال بدهید. استاد ریاضت‌کش باز هم با سری جدید کتاب‌های «رازهای زمین» بازگشت. خود استاد در این باره می‌گوید: «واقعاً سختی‌های زیادی کشیدم. برای نوشتن این کتاب به سرزمین‌های هیمالیا، کاتماندو، قله کیلیمانجارو و صحراهای نوادا رفتم. سال‌ها طول کشید تا ۱۲۱۵۲ مین جلد «رازهای زمین» را منتشر کنم!» و حالا رازهای زمین مفت و مجانی در اختیار شماست.

هر جلد ۱۵۰۰۰ هزار تومان با هزینه پست و کارت پستال هدیه به طرف!  
توجه: استاد ریاضت کش پس از سال‌ها انتظار طرفداران خود، کلاس «راه‌های میان‌بر ریاضت عرفانی» را دوباره بر پا خواهد کرد. در کمترین زمان ریاضت بکشید، بدون خونریزی و درد! ببین که ساز خودم باز کوک خواهم کرد و سخت هیکل خود را چو دوک خواهم کرد! مسافرم به همه راه‌های سختی و رنج خودم سه سوته برایت سلوک خواهم کرد!

#### ۴. مرشد و مارگاریتا و مامانم اینا!

اگر به عرفان مشرق زمین علاقه دارید، ما شما را به دنیا صوفی، صفا، سیتی دعوت می‌کنیم! کتاب «مرشد و مارگاریتا و مامانم اینا» در چاپ هزار و شانصدم و با تجدید نظر کلی به وسیله استاد «ارامایانا بهاماراتا» در اختیار شماست. آیا هیچ وقت به روحتان فکر کرده‌اید؟ آیا به روح اعتقاد دارید؟ این کتاب به روح شما ... بله! وسعت می‌بخشد.  
آموزش بلند کردن مو به اندازه عرفانی لازم، طی الارض با تک چرخ نمایشی، ذن بدون ظن، تله پاتی و خواندن افکار، هیپنوتیزم و انرژی درمانی با قرص اضافه و بسیاری موارد دیگر را از این کتاب بخواهید.

بگیر ای جان به دست سازی امشب

بزن فریاد رمزورازی امشب

بزن تا نشگی ما را کند توپ

بیا ای دوست عرفان بازی امشب

قیمت در همه جای ایران با جلد طرح چرم، مینیاتوره‌های استاد فرشچیان و سیاه‌قلم‌های اوس اسمال با تیر و جام و قلب اضافه و جای عکس طرف برای مونتاز؛ فقط بیست هزار تومان ناقابل!



## کیبوترهای ارسالی

زهرا صفایی زاده  
کارشناس کارگردانی  
۸۵ ورودی

آدم‌ها سفر را دست دارند و ذاتا مسافرند، همیشه، در ذهن خودشان و گاهی روی زمین. مانند من که سفرهای درونی را دوست دارم که مثلا برای کسی بی کسی در آن سوی دنیا لبخند به لب ارسال شوم.

به هر حال مسافر مسافر است، همسفر می‌خواهد و یک کاروان، تا تنها آمدن و رفتن، مزه تلخی نداشته باشد. شاید آن روز هم برای همین بود که لیلا که زنگ زد، زود گفتم قبول! لیلا گفت: «یک کاروان راه افتاده پر از همسفر. فقط یک صندلی که روکش قرمز دارد با نوشته سفر بی خطر و جاسیگاری خراب، مانده بی مسافر!»

گفتم: «کجا؟»

گفت: «جنوب!»

گفتم: «با چی؟»

گفت: «با اتوبوس ولوو آبی تهران الف، بالوله آگروز خراب و پرده‌های زرد چرک مرده.»

نگفت با یک راننده مو فرفری کم دندان با سبیل سوخته از دود سیگار که پنج سال توی اهواز راننده آمبولانس بوده و زود به زود هم قهر می‌کند و دلش می‌خواهد بین صلوات‌های گاه و بی‌گاه خانواده شهدا فیلم هندی نگاه کند، آن هم با صدای بلند.

خودم شنیدم که می‌گفت هر از گاهی مسافر مجروح داشته که یا دندان روی جگر صبر می‌گذاشتند و پست می‌شدند

برای دکترهای صحرائی یا پر می کشیدند یک راست به مقصد گل‌های پرپر شده!  
حالا هر سال بارها مسافر می‌برد برای زیارت ردپاها؛ همان‌جا که نمی‌دانم جگرش را داشته برود یا نه.  
خودم دیدم که گاهی هم مسافرهای جوان را از توی آینه‌ای که از گوشه راست بالا تا چپ پایین ترک دارد، دید می‌زند.

بالاخره صبح دو روز بعد که مادر بابی میلی گفت: «دفعه آخرت باشه»، اتوبوس پر از مسافر از روبروی مسجد حرکت کرد. مقصد اتوبوس معین بود اما من هنوز درگیر سفر درون بودم. دلم می‌خواست همراه تم باشم، سرگشتگی در زمان و مکان را بگذارم برای روزهای بارانی پشت پنجره که هر چه آدرس مقصد را روی بخار شیشه می‌کشم، عرق می‌کند و محو می‌شود.  
دلم می‌خواست برگردم به تن مسافر که حالا داشت برای لیلا سیب پوست می‌کند. به خودم گفتم: «برگرد به زمان».

لیلا گفت: «خواست کجاست؟ رسیدی به دور دوم پوست کندن.»  
موهای بلند زن روی شانه‌هایش ریخته بود، داشت دور یک درخت می‌گشت، می‌خواست آواز بخواند، که شروع کرد به خواندن زیارت عاشورا.  
صدا از ته اتوبوس می‌آمد. برای مسافر ذهنم پیغام گذاشتم که اگر می‌خواهد شکوفه زدن باران را توی گلدان چشم‌ها ببیند، چشم‌هایش را ببندد.  
هوای اتوبوس بدجور گرفته بود.

راننده اول صدای تلویزیون کوچکش را کم کرد و بعد از این که دختر دست‌های پسر را گرفت، صدا را کاملا بست.

غروب بود و بیرون از پنجره، درخت‌ها زود بیابان می‌شدند و یا مثل خطوط ممتد سفید روی کاغذ، می‌گذشتند و ما در گذر از آن‌ها قطعه‌هایی از زیارت عاشورا را زمزمه می‌کردیم که پیرزن شروع کرد به فریاد زدن.

از صندلی کنار لیلا بلند شده بود با یک تسییح دانه اناری به دست. نمی‌توانست تعادلش را

حفظ کند. دست‌هایش را به صندلی جلویی گرفت و به راننده گفت که خاموش کند. بعد هم همه گفتند. مسئول کاروان نگفت کجا می‌رویم اما گفت که دبی نمی‌رویم. راننده خاموش کرد ماشین را و پیاده شد.

پیرزن افتاد روی صندلی. دانه‌های تسبیح ریختند روی زمین. زانو زدیم با لیلا زیر پاهای به هوا بلند شده مسافرها و تا دانه آخرش را نخ کردیم. لیلا گره‌های تسبیح را می‌شمرد، انگار عادتش بود تسبیح پاره شده نخ کند.

تسبیحش را که دادیم، یک قرص شبیه دانه‌ها زیر زبانش گذاشتند. دستش می‌لرزید. تمام انگشت‌هایش حنا بسته بودند، سرخ سرخ.

حالش که جا آمد نامه پسرش را داد به ما. نامه هم مثل تسبیح و بند دل پیرزن نخ نما شده بود. پسر قول داده بود بعد از عملیات برای حنابندان بیاید. گفته بود که آقا جان و ننه جان لباس‌های پلوخوریشان را وصله نو بزنند که داماد در راه است و حالا ده سالی می‌شد که پیرزن حنابندان را می‌ریخت توی ساک سورمه‌ای و راهی می‌شد، هر جا که می‌رسید سر مزار شهدا، حنابندان پسر را راه می‌انداخت و به همه هم تعارف می‌کرد.

دو کوهه که رسیدیم، زودتر از همه رفت و نشست روی قبر شهدای گمنام نزدیک حسینیه. دست‌های حناگرفته اش را می‌کشید روی سنگ‌ها و می‌گفت: «علی است.» چشمش نمی‌دید.

لیلا گفت: «اسم ندارند اینها!»

هر چه می‌گفتند از کاروان دور نشو، به خرجش نمی‌رفت. حنا را می‌ریخت توی یک کاسه که لیلا داد به مسئول کاروان تا بگذارد کنار ساک و تحویل بدهد به مسجد محل.

گذاشتند کاسه را کنار نامه و یک دست لباس کهنه پیرزن که می‌گفت: «این دفعه پیدایش می‌کنم.» پیرزن را پیدا کرده بودند توی یک آمبولانس، به نشانی یک تسبیح توی گردن و دست‌های حنا بسته سرد. راه افتادیم به مقصد تهران. حنا به دست همه گرفته بود. حتی راننده، سرخ سرخ!



## ضربان قلب حقیقت

آسیبہ حاجی محمد حفیظ  
کارشناس فلسفہ و حکمت اسلامی  
ورودی ۷۹  
کارشناس ارشد فلسفہ دین  
ورودی ۸۴



و ساحران گفتند: «ی موسی تو اول عصایت را می اندازی یا ما بیندازیم؟» گفت: «شما اول بیندازید.»

و ناگهان ریسمان ها و عصاهایشان با تأثیر جادو چنان به نظر آمد که گویی شتابانند. موسی در دل خود احساس ترس کرد. گفتیم: «انترس که بی تردید تو برتری. آنچه در دست راست داری بینداز تا ساخته های آن‌ها را ببلعد، در حقیقت ساخته های آن‌ها افسون و جادو است و جادوگر هر جا برود رستگار نخواهد شد.» (۶۵ تا ۷۰ سوره طه)

هر زمان که پیامبری برای هدایت بشر فرستاده شده است، کسانی هم پای او، با ادعایی شبیه به او و با شیوه‌ای درست مثل او نیز ظاهر شده‌اند تا به خیال خود بازارش را کساد کنند و پیروانش را از اطرافش پراکنده سازند. هر جا طلای ناب پیدا شود، آب طلا هم ساخته می شود. طلای خالص را با محک می سنجند و محک سنگ است، سنگی که هر آب طلائی تاب تحملش را ندارد! روسیاهی آب طلا در کنار این ضربه است که نمایان می شود. هر عصر ساحران خودش را دارد؛ بستگی دارد پیامبر آن عصر چه معجزه‌ای داشته باشد! عصر ما نیز پیامبران دروغینی دارد که گرچه مانند موسی عصا نمی اندازند و دست نورانی ندارند؛ اما ادعاهایی شبیه به آنچه ما به آن دین می گوئیم دارند، ادعاهایی شبیه به ادعای سامری.

عرفان‌های جدید، مجموعه‌ای از مکاتب نوظهورند که در دهه‌های اخیر، در دنیا رواج پیدا کرده‌اند. قصه پیدایش این مکاتب از دنیای مدرن امروز شروع شد. یک زمانی مدرنیته مدعی بود که می تواند فلسفه‌ای به انسان بدهد که تمام نیازهای او را تأمین کند. می گفت که انسان امروز دیگر نیازی به معنویت و امور ماورای طبیعی ندارد، می تواند با تکیه بر تکنولوژی و علوم تجربی هر ناممکنی را ممکن کند. دیگر چه نیازی به خدا؟ خدا همان دست غیبی است که کارهای ناممکن می کند. دنیای مدرن تلاش می کرد به انسان بقبولاند که دیگر هیچ ناممکنی وجود ندارد و پس دست خدا از آستین علم بیرون آمده است.



اما این فقط خط اول قصه بود. بقیه ماجرا طوری پیش رفت که همین ادعا گریبان آدم‌های مدرن را گرفت! تمدنی که قرار بود تمام نیازهای بشر را تأمین کند، یک چیزی، یک نیاز جدی، یک احتیاج غیر قابل انکار را از انسان گرفت. مدرنیته‌ای که قرار بود انسان را به سعادت و کمال برساند، بدجور توی راه ماند. انسان مدرن با وجود این همه پیشرفت، هنوز احساس آرامش نمی‌کرد. اصلاً دیگر احساس آرامش نمی‌کرد. تکنولوژی، پیشرفت و علم، تمام آرامشش را گرفته بود. هر چه می‌خواست این نیاز را انکار کند، نمی‌شد. آتشی شده بود که در دلش زبانه می‌کشید و به هیچ‌آبی فروکش نمی‌کرد و اینجا اولین منزل شکست مدرنیته و آغاز مکاتب عرفانی بود.

اما اینجا هم پایان ماجرا نبود. گرچه بشر فهمیده بود که دنیای پیشرفته امروز راه درستی برای رسیدن به سعادت نشان نمی‌دهد؛ چون خیلی قبل‌تر، پیش از شروع مدرنیته، دور دین را خط کشیده بود، در بازگشت به خویش، به جای اینکه به سوی ادیان الهی برود، اشتباهی به سمت عرفان‌های ساختگی رفت. بشر فقط نیاز به معنویت را احساس می‌کرد. او طالب راهی بود برای رسیدن به آرامش. غافل از اینکه راهی که می‌رود، خلاف جهت است. انسان از دل مدرنیته به آغوش عرفان پرتاب شد. او فراموش کرده بود که این سیر معنوی و روحانی، باید او را به خدا برساند که اگر چنین نباشد، معنویتی منحرف است. درست مثل گوساله سامری! ثمره مدرنیته او را از این تشخیص بازداشت، عرفان دینی کنار گذاشته شد و راه برای عرفان‌های سکولار هموار شد.

عرفان یعنی نوعی نگاه معنوی به انسان و جهان. این نگاه معنوی بیشتر بر دریافت‌های درونی و شخصی تکیه دارد. اگر چنین تعریفی را از عرفان بپذیریم، باید قبول کنیم که این عرفان دامنه بسیار وسیعی دارد؛ از عرفان‌های سرخ پوستی گرفته، عرفان‌های ادیان الهی، و حتی حالاتی که به خاطر استفاده از مواد مخدر به انسان دست می‌دهد، تا ریاضت‌های بعضی مکاتب. انسان امروز از سلطه تکنولوژی بر روح و روانش خسته شده است. دلش می‌خواهد یک جایی از این چهارچوب ساختگی علم بیرون برود. دلش می‌خواهد هوا بخورد، نفس بکشد. به همین دلیل به عرفان رو می‌آورد؛ اما عرفانی که زبان ساده داشته باشد، سختی‌های زیاد برایش تولید نکند، قید و بند برایش نترشد، دلنشین باشد، هر جایی پیدا شود! برای همین از چاله مدرنیته به چاه عرفان‌های ساختگی می‌افتد.

ما که در این دنیای مدرن به دنبال راهی برای سعادت هستیم، باید راه تشخیص این دو دسته معنویت را بدانیم. باید بدانیم چگونه می توان حیطه و مرز عرفان های سالم و ناسالم را تشخیص داد. یکی از بزرگ ترین تفاوت های این عرفان های ساختگی، این است که آن ها فقط رنج دنیای انسان را کم می کنند. اصلاً ادعای مکاتب عرفانی سکولار این نیست که می توانند کاری برای دنیای دیگر یا آخرت ما انجام بدهند. آن ها فقط متولی زندگی این دنیای ما هستند. وظیفه شان این است که سختی های دنیای ما را کمتر کنند؛ در حالی که عرفان های سالم که مبتنی بر ادیان هستند، هم به کاهش رنج دنیوی انسان می اندیشند، هم به کاهش رنج آخرت او. عرفان هایی که در ادیان هستند، یک بعدی و یک جهتی نیستند. آن ها به هر دو بعد زندگی انسان توجه می کنند. عرفان های ساختگی، فاقد دین هستند. آن ها اعتقادی به خدا به عنوان آفریننده و مدبر عالم ندارند و در واقع نمی توانند جهان بینی درستی به انسان بدهند. آن ها با اینکه مناسب و اعمالی دارند؛ اما این اعمال نیز مبتنی بر پیش زمینه دینی ای نیست. در حالی که عرفان های سالم، آرامش انسان را با پاسخ گویی به سوالات اساسی او درباره اینکه از کجا آمده است، چگونه باید رفتار کند، این دنیا چگونه ساخته شده است و خدا کیست، تأمین می کنند. به همین دلیل آرامشی که از این نوع عرفان به دست می آید، بادوام و همیشگی است. عرفان های جدید انسان را به ستم پذیری تشویق می کنند و او را وادار می کنند تا در مقابل وضع موجود تسلیم شود. در فالون دافا، اعتقاد بر این است که هر کس که مورد ظلم واقع می شود، در حال تصفیه روحانی و جبران ظلمی است که در زندگی پیشینش به کس دیگری روا داشته است. شیطان پرستی یکی از مکاتب معروفی است که این اصل را پذیرفته و ترویج می کند. برخی از فرق شیطان پرستی می گویند که باید در نیروی شیطان فنا شد و خود را به شیطان سپرد تا او در ما عمل کند. شیطان پرستان معتقدند که دنیا در دست نیروی پلید است و برای اینکه ما به قدرت برسیم باید خود را به پلیدی ها بسپاریم. در اشکال جدید بودیسم نیز این ظلم پذیری دیده می شود؛ مثلاً دالایی لاما، رهبر بوداییان تبت با اعدام صدام مخالف بود. در آثار پاولو کوئیلو کنار آمدن با ظلم و ستم به ویژه در «رمان های کوه پنجم» و «شیطان و دوشیزه پریم» مشهود است. این عرفان ها شباهت بسیار

زیادی با ادیان دارند؛ چون اصول و آموزه‌های اولیه آن‌ها از ادیان گرفته شده‌است. عده‌ای مانند ماهاریشی ماهش استاد T.M و دالایی لاما رهبر بوداییان تبت، مستقیماً تعالیم کهن معنوی را فراگرفته، ترویج می‌کنند و یا مانند پائول تویچل (پایه گذار انکنکار) از ترکیب معنویت‌های کهن و تخیلات خود مکتبی جدید درست می‌کنند. تعالیم لی هنگجی که امروزه با نام فالون دافا در دنیا ترویج می‌شود، ترکیبی از بودیسم و تائوئیسم است. به همین دلیل خیلی وقت‌ها تشخیص آن‌ها از دین برای ما دشوار می‌شود؛ مثلاً در عرفان‌های ساختگی تأکید بسیار زیادی بر اخلاق می‌شود که این ظاهر ماجراست. از آنجایی که هدف این مکاتب هدایت انسان نیست، همین دستورات اخلاقی هم خیلی وقت‌ها انسان را به عواقب غیر اخلاقی دچار می‌کند.

اصلاً همین ترکیب مکاتب مختلف با هم، نشانه این است که این عرفان‌ها منشأ و ریشه‌ی درستی ندارند؛ بنابراین نمی‌توانند انسان را به سرمنزل مقصود برسانند. مثلاً یکی دیگر از جریان‌های معنوی، رام الله است. در قرن پنجم، شخصی به نام شیخ کبیر که پدر او مسلمان و مادرش هندو بود تصمیم گرفت میان اسلام و آیین هندو یک کیش ترکیبی و التقاطی ایجاد کند؛ رام الله ترکیبی از نام خدای اسلام و رام، خدای هندو هاست. او از یک سو بخشی از مبانی خود را از مکاتب عرفانی هند می‌گیرد و از سویی دیگر متأثر از مسیحیت است و از سوی سوم سعی دارد به آیه و حدیث نیز تمسک جوید. عرفان سرخ پوستی، شامانیسم (اندیشه‌های کارلوس کاستاندا)، بلک متال (مرلین منسون)، عرفان نئوبودیسم و تائوئیسم، ماهاریشی ماهش، فالون دافا، دالایی لاما، تانترا، اوشو، کابالا، و عرفانی که در کتاب‌های پائولو کوئیلو دیده می‌شود، همه از جمله همین عرفان‌های ساختگی هستند. این عرفان‌ها ممکن است بتوانند انسان را سرگرم کنند؛ اما چون به عیش و برای رسیدن به حقیقت پاسخ مناسب نمی‌دهند، موقتی و زودگذرند. کسانی که درگیر این مکاتب می‌شوند، نمی‌توانند برای این درگیری توجیهی داشته باشند. آن‌ها به چیزی اعتماد می‌کنند که نمی‌دانند چیست و از کجا آمده‌است. تحت تأثیر حرف‌ها و مناسک دست جمعی اعمالی انجام می‌دهند که برای دیگران قابل قبول نیست. آن‌ها رنگ و بوی مکتبی را می‌پذیرند که ملغمه‌ای است از همه رنگ و بوهای ادیان. عرفان حقیقی آرامشی حقیقی است. آرامشی که فقط در آغوش وجود مطلق به دست می‌آید. حواسمان باشد سرمان را بر سینه‌ی کدام دین گذاشته‌ایم، هر ضربانی، ضربان قلب حقیقت نیست.



# در آن نفس

سبیه وحدت‌نیا  
کارشناس ریاضی کاربردی  
۷۹ ویدیو

نشسته‌ام کنار ضریح امام‌زاده علی‌اکبر. حاجتی نیست. تنها آرزویی که هر از گاهی از گذشتش، گوشه لبم لبخندی می‌آید و می‌رود.

همیشه تا کارم گیر می‌کرد یک جای دنج داشتم، به ابروی نمی‌دانم چند تا عکس که روبه‌رویم می‌نشستند، حاجت می‌گرفتم. بی‌بی همیشه می‌گفت: «اصل کاری اون توئه. نشین توی حیاط. بی‌ادبیه!» و امام‌زاده را نشانم می‌داد و من هر بار می‌نشستم و هر بار خیره به چشم‌های یکی‌شان. اشک تا حلقه می‌زد دور مردمکم، انگار دلشان لرزیده باشد.

این بار دست و دلم می‌لرزد، بروم بنشینم چه بگویم؟ بگویم معجزه؟ بگویم از بهشتتان برایم چند دسته اسکناس، کمی رمق برای بی‌بی و... نمی‌شود این فقط آرزوست و تا بی‌بی گوشه خانه پدري نفس نفس می‌زند و به هر نفسش یک «لیک»، باید آرزو کنم. اصلاً حج به دل است، به رفتن دل است، بی‌بی هم که دلش صد بار رفته و آمده!

می‌زنم با کف دست به ضریح و بلند صدا می‌کنم: «نه بذار لا اقل آرزوکنم،» خواستم شبیه بی‌بی دخیل بیندم. ختم ندبه نذر کنم. آخر بروم روبه‌روی آن همه چشم خیره بنشینم به چه امیدی؟ شرمنده‌شان کنم؟ آن همه جوان غیرتی را؟

نه! بگذار حرمت حاجت گرفتن‌هایم پیششان نشکند. قفل کوچک کنار دستم را می‌گیرم، دستم را آویزان چفتش می‌کنم: «آخر به چی قسمت بدهم امام‌زاده! که دلم نشکند، به چی که دل بی‌بی ام نشکند؟» می‌گویم دو تا مشت روی زانویم و می‌گویم: «آهای! صدایم را می‌شنوی که چقدر محتاجم! می‌شنوی که بی‌بی می‌ریضم... نگذاشتی آرزو بماند، صدایم

را در آوردی، حالا صدای حق هقم ضریح کوچکت را پر می کند.»  
بلند می شوم، از در که بیرون می روم؛ از کنار عکس ها می گذرم و دلم را راضی می کنم تا نایستم، صدای بی بی می آید. صدای چاوشی خوانی اش. نشسته است همان جا که همیشه می نشینم، زل زده به عکس محمدرضا، می روم کنارش به شرمندگی عکس را نگاه می کنم. گوشه راست قاب عکسش، یک عکس کوچک دیگر است. بی بی انگار جان گرفته باشد، می گوید: «نسیمم! این جوونو ببین چه تو لباس احرام مثل فرشته هاست! به عطیه خانوم گفتم برا هر دومون لباس احرام بدوزه، مال تو رو گفتم تو هم بزنه، اسمم در اومده بی بی! تو همین بانک دم خونه.»

زانوهایم شل می شود، زانو می زنم جلوی عکس محمدرضا، روی سنگ قبرش زیر اسم شهید نوشته: «در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم.»



# راز راه نیم رفته

نیاز هر چیز ساکنی رو به حرکت و میندازه، ما رو هم نیاز به حرکت انداخت. چه نیازی؟! لابد فکر می‌کنین منظورمون بی‌پولیه؟ بله اون هم بود ولی همه ماجرا نبود. برای فهمیدن قصه ما باید دانشجو بود. خب، شما هم که حالا دیگه دانشجو هستید! پس تا حالا فهمیدید که نیاز به احترام و تکریم چیه یا اگه نفهمیدید خیلی زود متوجه میشین. گفتیم زود، به خاطر این‌که خیلی زمان نمی‌بره تا به کمک هم احتیاج پیدا کنیم.

برای یکی کار ضروری و اضطراری پیش می‌آد، یکی دیگه می‌خواد رایانه یا شاید وسایل کمک آموزشی بخره، بعضی هم فیلشون یاد هندستون می‌افته و می‌خوان ازدواج کنن؛ سفر علمی و زیارتی هم که رو شاخشه؛ شاید هم هیچ‌کدوم از این دلایل نباشه و به دلیلی که فقط خودتون می‌دونید به مقداری پول نیاز پیدا کنین.

این تازه اول مشکله. بعد از کلی این در و اون در زدن و رو انداختن به این و اون اگه با مقدار متناهی شانس و اقبال، وامی از آسمون بیفته، تازه باید مهایای ماراتون استقامت بد خلقی مسئولین محترم و زحمت پیدا کردن ضامن و هزار جور سختی دیگه بشید.

ما نه تنها سعی داریم مشکلات کاغذ بازی رو برای شما حل یا کمتر کنیم بلکه تلاش می‌کنیم تا با روحیه‌ای دانشجویی، هم نیازهای عادی و ضروریتون رو از طریق وام قرض الحسنه برطرف کنیم و هم مراقب شأن و هویت دانشجویی شما باشیم.

راستی شما از کدام دسته دانشجویان هستین؟! پولدار یا بی‌پول؟ حقیقتش

برای ما فرقی نمی‌کند چون اسم ما مؤسسه قرض‌الحسنه دانشجویان پولدار یا بی‌پول نیست، مؤسسه قرض‌الحسنه دانشجویان ایران. حتماً می‌دونید که آگه ۳/۵ میلیون دانشجوی ایرانی هر کدوم سالی هزار تومن پس انداز کنند با اون هشت صفر جلوی ۳/۵ مشکل چند نفر برطرف می‌شه! نه تنها مشکلاتشون برطرف می‌شه، احترامشون هم محفوظ می‌مونه. فقط نیت خیر و دلسوزی کافی نیست، باید حرکت کرد. ما چند ساله که تو این راهیم، شما هم به ما بپیوندین. روشش خیلی توفیری نمی‌کنه می‌خواد افتتاح‌کننده حساب باشین یا خیر و یا معرفی‌کننده خیرین و عضویت افتخاری اون یا حتی خانواده‌تون. می‌خواد وام‌دهنده باشین یا وام‌گیرنده. می‌خواد عامل خیر باشین یا واسط خیر یا استفاده‌کننده از اون. با هر نقشی که کنار ما باشین وجودتون خیره. منتظرتون می‌مونیم.

ما رو می‌تونید تو آدرس [www.ISFA.ir](http://www.ISFA.ir) پیدا کنین.  
آگه هم عجله داشتن با شماره ۰۲۱۶۶۹۷۱۳۵۳ تماس بگیرین.



عکس یادگاری

